

بررسی و نقد نظریه نیابت پادشاهان صفوی از طرف امام زمان علیه السلام

سعید نجفی نژاد^۱

چکیده

در اوایل حکومت صفوی، زمینه مساعدی در زمینه ادعای نیابت امام زمان علیه السلام برای پادشاهان صفوی وجود داشته است. برخی از صفویه شناسان غربی، با اطلاع از این شرایط و آرمان‌های پادشاهان صفوی برای تحقق استقرار مذهب تشیع، نظریه‌ای مطرح کرده‌اند که طبق آن، پادشاهان صفوی برای حکومت خود، ادعای نیابت از جانب حضرت خواهند کرد. با بررسی عوامل مختلفی که بر استدلال‌های این پژوهشگران تأثیرگذار بوده‌اند، نادرستی این نظریه به اثبات می‌رسد. در این پژوهش تلاش شده است، تصویری مناسب و صحیح از اعتقادات و ادعاهای پادشاهان صفوی در رابطه با موضوع مهدویت و نوع ارتباط حکومت صفوی و حکومت مهدوی ترسیم گردد.

واژگان کلیدی: صفویه، نیابت امام زمان علیه السلام، صفویه شناسان غربی، مهدویت.

۱. عضو هیأت علمی گروه تاریخ و سیره پژوهشگاه فرهنگ و علوم اسلامی

یکی از مهم‌ترین مسائل مطرح در حکومت‌های شیعی در عصر غیبت کبرا، بحث «مشروعیت» این حکومت‌ها است. شعار «حکومت به نیابت از امام زمان (عج)»، برای این نوع حکومت‌ها حاشیه امنیت ویژه‌ای فراهم می‌سازد. خاندان صفوی، از جمله حکومت‌هایی بوده‌اند که حکومت خود را با حکومت امام زمان (عج) مرتبط می‌دانستند. در واقع با آغاز دوره صفوی، بحث مهدویت در ایران به مرحله‌ای جدید و متفاوت از قبل وارد شد. این تفاوت بر ساختار فرهنگی - مذهبی جدیدی مبتنی بود که با ظهور صفویان شکل گرفته بود. در این ساختار، تمامی امور به نوعی تحت تأثیر ترویج مذهب تشیع دوازده امامی قرار داشت.

از جمله موضوعاتی که در دوره صفویه مورد توجه بیش‌تر قرار گرفت؛ بحث مهدویت و مباحث متبوع، نظیر انتظار ظهور منجی، ولایت فقیه، نظریه اتصال حکومت صفوی به حکومت مهدوی، نظام سلطانی شیعه و حکومت پادشاهان صفوی به نیابت از حضرت مهدی (عج) بود. نظریه رایج در این زمینه آن بود که فقط حکومتی رسمیت دارد که مورد تأیید حضرت مهدی (عج) باشد. همین موضوع سبب شده برخی از محققان از این نوع عبارات، ادعای «نیابت» امام زمان (عج) را برای پادشاهان صفوی استنباط بکنند.

تعدادی از صفویه‌شناسان غربی، به صراحت به این موضوع اشاره کرده‌اند که پادشاهان صفوی ادعای نیابت امام زمان (عج) را داشته‌اند. اهمیت بررسی این موضوع، از این لحاظ است که این سخنان، منشأ بسیاری از برداشت‌های نادرست در مورد خاندان صفوی و حتی نوع عقاید مذهبی مردم ایران در عصر صفوی شده است. در زمینه صدور چنین دیدگاهی نکات مبهمی به چشم می‌خورد که در این پژوهش بررسی شده‌اند. علاوه بر شناسایی دلایل مشتبّه شدن موضوع بر پژوهشگران غربی، با ارائه شواهدی مستدل، سعی خواهد شد به درک صحیحی از واقعیت ادعاهای پادشاهان صفوی در زمینه نیابت امام زمان (عج) دست یابیم.

در باب ضرورت این تحقیق باید گفت که دیدگاه غربیان در مواردی که به مسائل جزئی‌تر تاریخی و فرهنگی سرزمین‌های شرقی مربوط می‌شود، شاید به تبیین موضوع چندان نیاز نباشد؛ اما زمانی که مسئله‌ای هویتی، مانند مهدویت و بحث جانشینی امام زمان (عج) مطرح است، ارائه پاسخی مستدل ضروری به نظر می‌رسد؛ چرا که در غیر این صورت، موضوع، به شبهه‌ای بزرگ در جامعه تبدیل می‌شود. منشأ نظرات نادرست مربوط به مسائل مختلف

وضعیت مذهب تشیع در ایران دوره صفوی، چه شیطنت‌های معاندان اهل بیت علیهم‌السلام باشد و چه اشتباهات صفویه شناسان غربی، مهم تبیین جایگاه مذهب تشیع و اهل بیت علیهم‌السلام در بین مردم ایران و پادشاهان صفوی است که باید مستنداً و دور از تعصبات مذهبی صورت پذیرد. به‌رغم پژوهش‌های قابل توجه در این زمینه، تا کنون پژوهشی مستقل در این موضوع انجام نشده است؛ هر چند در محتوای برخی از آثار به موضوع نیابت امام زمان علیه‌السلام در دوره صفوی اشاره‌ای گذرا شده است؛ از جمله این آثار، کتاب «مهدیان دروغین» رسول جعفریان است که در این باب مطالبی ذکر کرده است (جعفریان، ۱۳۹۱: ص ۱۲۷ - ۱۳۲). همچنین مقاله‌ای با عنوان «نقد نظر راجر سیوری در مورد ادعای نیابت حضرت مهدی علیه‌السلام توسط شاهان صفوی»، تألیف عباس سرافرازی، به نقد دیدگاه سیوری می‌پردازد. علاوه بر این، می‌توان به مقاله «اندیشه موعودگرایی در دوره صفوی»، نوشته نسیم خلیلی و مهدی فرهنگی منفرد و نیز به مقاله «مقایسه تطبیقی نام امام زمان علیه‌السلام بر سکه‌های صفوی»، تألیف عباس سرافرازی و همچنین به پایان نامه‌ای با عنوان «نگرش به مهدویت در عصر صفویان» نوشته محمدجواد صداقت اشاره کرد.

این پژوهش، در سه محور با پژوهش‌های مشابه متمایز است: اول این‌که، پژوهش حاضر، باوری نادرست در بین برخی از محققان را مورد توجه قرار داده و در آن، به موضوعی خاص در حیطه مسئله مهدویت در عصر صفوی پرداخته شده است؛ به این معنا که موضوع ادعای نیابت، به‌طور مشخص و معین بررسی شده و آرای مطرح شده از سوی پژوهشگران غربی به بوته نقد گذاشته شده است؛ در حالی که آثار ارزشمند یاد شده مشابه، فاقد این توجه مستقیم به موضوع است؛ ضمن این‌که آن‌ها آرای مستشرقان غربی را نقد و بررسی نکرده‌اند.

دومین تفاوت به گستره بحث مربوط می‌باشد. مثلاً در مقاله آقای عباس سرافرازی تنها به نقد نظریه راجر سیوری پرداخته شده یا موضوع «اندیشه موعودگرایی در دوره صفوی» بسیار کلی و عام است. نیز قسمت مربوط به ادعای نیابت که در کتاب «مهدیان دروغین» به آن مختصر اشاره‌ای شده، کم حجم است و جا داشت به لحاظ حساسیت موضوع، به تفصیل مورد بحث قرار گیرد.

سومین نکته به انتقادی بودن این نوشتار مربوط است و در واقع سعی شده است نظریه‌ای رایج با استفاده از مستندات تاریخی و شواهد موجود، رد شود؛ در حالی که آثار پیش گفته



عموماً حاوی چنین رویکردی به طور خاص نیستند.

نظریه نیابت

یکی از نظریه‌های قابل تأمل در زمینه اعتقادات و انگیزه‌های صفویان برای رسمیت بخشیدن به تشیع در ایران، نظریه ادعای نیابت امام عصر علیه السلام از طرف سلاطین صفوی است که از سوی پژوهشگران غربی و برخی محققان داخلی مطرح شده است. از محققان داخلی می‌توان به محمدکریم یوسف جمالی اشاره کرد که در کتاب خود با عنوان «زندگانی شاه اسماعیل اول» به آن اشاره کرد (یوسف جمالی، ۱۳۷۶: ص ۲۴۷)؛ همچنین عباس قدیانی در کتاب «تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران» به این نکته پرداخته است (قدیانی، ۱۳۸۴: ص ۱۶۷).

برخی از محققان غربی حتی دامنه ادعا را فراتر برده و ادعای مهدویت را از سوی سلاطین صفوی مطرح کرده‌اند؛ سخنی که با هیچ کدام از شواهد تاریخی سازگاری ندارد. با مطالعه نوشته‌های برخی از این پژوهشگران، به این نتیجه می‌رسیم که برخی از آن‌ها با برداشت‌های سطحی از مطالب موجود به ویژه سفرنامه‌های جهانگردان غربی و همچنین بعضی از اشعار خطایی نامه، قاطعانه اظهار کرده‌اند که پادشاهان صفوی ادعای نیابت داشته‌اند. در بعضی موارد به قدری بر صحت این نظریه اطمینان داشته‌اند که آن را پیش فرض مطالعات صفویه شناسی قرار داده‌اند.

«هابنس هالم» یکی از این صفویه شناسان غربی به صراحت به این موضوع اشاره کرده که شاه اسماعیل ادعای مهدویت داشته است. او در این زمینه می‌نویسد:

اما موفق‌ترین مهدی کسی بود که در پایان این قرن در شمال غرب ایران خود را معرفی کرد؛ یعنی اسماعیل صفوی که تبلیغاتش نشان دهنده تمام ویژگی‌های شیعه آن دوران است (هالم، ۱۳۸۹: ص ۱۴۹-۱۵۰). وی با اشاره به بعضی از اشعار شاه اسماعیل، اظهار می‌کند که او خود را مهدی موعود می‌دانست (همان: ص ۱۵۳).

«دیوید بلو» نیز به صراحت اظهار می‌دارد که «شاه اسماعیل مدعی شد که وی دارای نشانه‌ای الهی به نمایندگی از امام غایب است» (بلو، ۱۳۹۵: ص ۲۷).

«راجر سیوری» نیز در مورد ادعای پادشاهان صفوی، مدعی است:

سومین عنصر دعوت صفویان، داعیه آن‌ها در باب نیابت امام مهدی علیه السلام

دوازدهمین امام شیعیان بود (سیوری، ۱۳۸۰: ص ۷۱). همچنین سیوری اعتقاد دارد: چون مجتهدان از اینکه شاه امتیاز آن‌ها را در نیابت امام مهدی علیه السلام غصب کرده بود، رنجیده خاطر بودند (همان: ۷۷) او در جایی دیگر می‌نویسد: بنیاد این نظریه که شاهان صفوی نایبان محمد صلی الله علیه و آله و امام غایب یا مهدی علیه السلام هستند؛ این مدعا بود که خاندان صفوی از پدر، به امام موسی کاظم علیه السلام، نسب می‌رسانند (همان: ص ۱۳۷).

«دیوید مورگان» نیز در این زمینه چنین اعتقاد دارد:

منزلت شاه صفوی به عنوان حاکمی که مدعی بود از اخلاف ائمه است و خود را نماینده آن‌ها بر روی زمین می‌دانست - و رسماً هم چنین تصویری از مقام او وجود داشت - به آسانی با الاهیات و فقه شیعه دوازده امامی جور در نمی‌آمد (مورگان، ۱۳۷۳: ص ۱۶۴).

«آندرو نیومن»، دیگر صفوی‌شناس غربی چنین دیدگاهی دارد:

توصیف شاه اسماعیل با القاب خلیفه الزمان، امام عادل، الوالی و السلطان العادل را می‌توان تلاشی در تلفیق القاب امام غایب با امامت شاه اسماعیل دانست (نیومن: ۱۹۹۳: ص ۶۹ - ۷۲).

«رویمر» نیز مدعی است:

ظاهراً در آغاز اقدامات اسماعیل، شواهدی مبنی بر ارتباط اسماعیل جوان و مهدی علیه السلام اعلام می‌شد. افرادی هم بودند که در وجود او، امام موعود و یا دست کم نائب امام را می‌دیدند (رویمر، ۱۳۸۰: ص ۲۸).

در مجموع، منابع غربی، شاه اسماعیل را مانند پیامبر وصف؛ و نشانه‌های مهدویت و جنبه اصلاح‌گراانه مأموریت و رسالت را در او دیده و تعصب پیروانش را توجیه کرده‌اند (سرفرازی، ۱۳۸۷: ص ۱۷).

بر اساس این آراء، در می‌یابیم که صفوی‌شناسان غربی، بنا به دلایلی، ادعای مهدویت پادشاهان صفوی را از جمله مسائل بدیهی عصر صفوی می‌دانند. سخنان «بی. اس. آمورتی» مؤید این مطلب است. او در مقاله‌ای با عنوان «دین در دوره‌های تیموری و صفوی» چنین عنوان می‌کند: «منابع غربی، اسماعیل را پیشگامی جدید می‌دانند و دلایلی از مهدویت و جنبه اصلاح‌گرایانه او و نیز تعصب پیروانش، به دست می‌دهند» (آمورتی، ۱۳۸۶: ج ۶، ص ۷۷).



این عبارات با گزارش‌های تاریخی در دسترس، تناقضی آشکار دارند. آنچه موجب پیچیده‌تر شدن موضوع می‌شود عدم ذکر منبعی برای این نوع اظهارات است. نویسندگان غربی، بدون اشاره به هیچ منبعی و تنها بر اساس حدس و گمان و برداشت‌های شخصی، چنین آرایبی در مورد بحث مهدویت و نیابت حضرت ولی عصر علیه السلام مطرح می‌کنند. در ادامه، به طور مفصل به نقد این آرا و ارائه دلایلی که موجب بطلان این نظریه می‌شود، پرداخته خواهد شد.

قابل به ذکر است که مراد از واژه «نیابت» در این پژوهش، مفهومی همانند «جانشین فرد غائب» می‌باشد. این، همان مفهومی است که پژوهشگران غربی بر اساس آن، در مورد ادعای نیابت پادشاهان صفوی بحث کرده‌اند. امام غایب در این آرا، تلویحاً به معنای در اختیار دارنده تمام اموری است که برخی از پادشاهان صفوی ادعا دارند موقتاً و به نیابت از ایشان، این اختیارات را در دست دارند. اما این قرائت از واژه «نایب»، همان قرائتی نیست که دولتمردان صفوی و مردم ایران در عصر صفوی از آن داشته‌اند. در ادامه، توضیح داده خواهد شد که نیابت مورد نظر در بین صفویان و عامه مردم ایران، بر حکومت خاندان صفوی، به معنای جانشینانی بوده است که در شرایط غیبت، زمینه ساز ظهور بوده و در زمان ظهور، حکومت را تحویل حضرت مهدی علیه السلام خواهند داد. تأکید اصلی در تاریخ نگاری عصر صفوی نیز بر مسئله اتصال حکومت صفوی به حکومت مهدوی بوده و از نایب، به معنای خاص آن ذکر چندان نشده است. نایب به معنای خاص، مترادف با کسی است که از سوی امام غائب مأذون بوده و به نیابت از ایشان حکومت می‌کند.

زمینه‌های صدور نظریه ادعای نیابت

نظریه ادعای نیابت حضرت مهدی علیه السلام توسط پادشاهان صفوی، بر توجه به ظواهر امر و عدم آگاهی کافی از شرایط موجود، مبتنی است. وقتی گفته می‌شود توجه به ظواهر، باید کلیه شواهدی را در نظر گرفت که پژوهشگر تاریخ صفوی را به صدور نظریه ادعای نیابت توسط پادشاهان صفوی قانع می‌کند. این محققان عمدتاً غربی، با برداشت سطحی از برخی عبارات تاریخی، نظریه‌ای نادرست ارائه کرده‌اند که حکایت از ادعای نیابت امام دوازدهم علیه السلام توسط پادشاهان صفوی دارد.

قابل ذکر است که بررسی سیر اندیشه مهدویت در روزگار صفوی، نشان می‌دهد، اساساً

ساختار حاکمیت صفویه، بستر ساز رواج اندیشه‌هایی از این دست بوده است. به نظر می‌رسد، بر اساس همین بسترها و زیرساخت‌های فکری است که به رغم تحول در اندیشه مهدی‌گرایی و پر و بال دادن به اندیشه‌های شیعی و مداخله علما در شکل دادن به این اندیشه؛ محیط، همچنان مستعد پرورش این قبیل انگاره‌هاست و به این ترتیب، علاوه بر لحن و بیان مورخان که مؤید گرایش به تقدس محوری است، به نشانه‌هایی از دعاوی مهدویت از سوی رهبران برخی جنبش‌ها در گوشه و کنار قلمرو حاکمیت صفویه بر می‌خوریم که حتی تا دوره‌های پسین تاریخ صفویه کشیده می‌شوند (خلیلی، ۱۳۹۲: ص ۲۲۰).

اما نکته مهم در این مقوله برداشت نامناسب پژوهشگران غربی از عبارتهایی است که در این فضای آغشته به دعاوی مهدوی وجود داشته است. بی‌تردید زمینه‌های صدور نظریه ادعای نیابت امام زمان علیه السلام توسط پادشاهان صفوی را باید در اذهان صفویه شناسان غربی جست و جو کرد که با سطحی‌نگری و عدم آگاهی کافی از شرایط، این نظریه نادرست را عنوان کرده‌اند. دلیل دیگر برای شکل‌گیری و پرورش این نظریه در افکار خاورشناسان، بی‌گمان آمادگی ذهنی بخش قابل توجهی از جامعه ایران در آستانه ظهور صفویان است. این آمادگی ذهنی زمینه را برای این باور که پادشاهان صفوی و در رأس آن‌ها شاه اسماعیل، دارای چنین قابلیت‌هایی هستند، مهیا ساخته است.

آگاهی محققان غربی از این شرایط و در کنار آن، آشنایی با شخصیت خاص پادشاهان پیشین دوره صفوی، مانند شاه اسماعیل و شاه طهماسب، زمانی که با مطالعه برخی اظهارات و رفتارهای پادشاهان صفوی و همچنین برخی اشعار که در مدح پادشاهان صفوی سروده شده، آمیخته می‌شود؛ می‌تواند آن‌ها را برای صدور چنین نظریه‌ای مستعد کرده باشد.

آنچه مشخص است این‌که برخی از پژوهشگران غربی، اساس تحقیقات خود را در بحث ادعای نیابت، بر برداشت‌های ناصحیح از یافته‌های محدود خود قرار داده‌اند؛ ضمن این‌که اثر و نشانه‌ای در شعارها، سکه‌ها، سجع مهرها و آثار و بناهای دوره صفوی وجود ندارد که بر ادعای نیابت امام زمان علیه السلام توسط پادشاهان صفوی دلالت داشته باشد (سرافرازی، ۱۳۸۷: ص ۱۷).

نقد دیدگاه‌ها

محققان غربی، ادعای پادشاهان صفوی را درباره نیابت حضرت مهدی علیه السلام از پایه‌های



بنیادین قدرت آنان می‌دانند؛ اما این نظریه را محققان غربی رواج داده و هیچ یک از منابع مربوط به عصر صفوی به این ادعا اشاره نکرده است (همان). برای بررسی و نقد این نظریات و مواردی که موجب مشتبه شدن موضوع شده، لازم است ابعاد مختلف آن واکاوی و ادله و شواهد کافی برای رد آن ارائه گردد. بدین منظور، این نقدها در چند محور اصلی مطرح می‌شود:

الف) بیگانگی با اصل مهدویت و مسئله انتظار

یکی از مشکلات اساسی محققان تاریخی غیر بومی، نا آشنایی با فرهنگ و اعتقادات مردم آن منطقه است. این موضوع زمانی که در مورد کشوری مانند ایران و مذهبی مانند مذهب تشیع با ویژگی‌ها و ظرافت‌های خاص خود باشد، پژوهشگر غیر شیعه را با مشکلات فراوانی مواجه می‌سازد. منشأ چهره ظل‌اللاهی و مطلق‌العنان بودن پادشاه در ایران و احترام زایدالوصفی که ایرانیان در طول تاریخ برای سلطان قائل بوده‌اند نیز؛ برای محققان غربی که در سرزمین‌های خودشان همواره نظام‌های حکومتی بر سرکار بوده‌اند که قدرتشان توسط فئودال‌ها و حتی مردم عادی محدود می‌شده است، قابل درک نمی‌باشد. این اطاعت در دوره صفوی به اوج خود رسید. ادعای سیادت پادشاهان صفوی و اظهار نزدیک بودن زمان ظهور مهدی موعود عجل‌الله، شرایط را برای افزایش این حس اطاعت مهیاتر می‌ساخت. اما پژوهشگران غربی، ظاهراً با مشاهده اخبار مربوط به اطاعت محض ایرانیان در برابر پادشاهان صفوی و ادعای این پادشاهان، مبنی بر این‌که اینان از نسل امیرالمؤمنین علیه‌السلام هستند (عبدی بیگ، ۱۳۶۹: ص ۳۵)؛ در مورد حکومت به نیابت از امام زمان علیه‌السلام برای پادشاهان صفوی دیدگاه‌هایی مطرح کرده‌اند. بیگانگی با مهدویت و مسئله انتظار نزد شیعیان، یکی از دلایل ابراز چنین عقیده‌ای است. این مأنوس نبودن با فرهنگ تشیع و مؤلفه‌های این مذهب، در همان ابتدا کاملاً نمایان می‌گردد؛ به این معنا که برخی از پژوهشگران غربی در مطالب خود، صحبت از نیابت برای پادشاهان صفوی به میان آورده‌اند که این رویکرد با نگاه حتی خوش‌بینانه به خاندان صفوی چندان سازگاری ندارد. البته هواداران صوفی مسلک صفویان را باید مستثنا دانست که ادعاهای فراتر از این‌ها را با توجه به رابطه مرید و مرادی داشته‌اند. بحث بیگانگی با موضوع مهدویت و صدور دیدگاه‌های نادرست در این زمینه، در چند حوزه قابل نقد می‌باشد:

۱. طبق گزارش‌های تاریخی بسیاری از مردم، خاندان صفوی را از اولاد امام موسی کاظم علیه السلام می‌شمردند (تشکیک در مورد نسب صفویان در دوره معاصر مطرح شده است) و در نهایی‌ترین سطح، به آن‌ها به عنوان افراد منتسب به امامان علیهم السلام که حاکمیت دارند و در عالم غیب با ائمه علیهم السلام مرتبط هستند، نگاه می‌شد و از حکومت آنان به نیابت از امام زمان علیه السلام سخنی مطرح نبوده؛ حداکثر چیزی که می‌توان گفت، این است که پادشاهان صفوی مدعی نیابت نبودند و این مقام را بیش‌تر از آن فقیهان می‌دانستند؛ هر چند در دوره صفویه، نظام سلطانی شیعه، به ویژه در دوره شاه طهماسب به نحو قابل قبولی برقرار بود و از منظر بسیاری از مردم (درست یا نا درست) فقها به عنوان نماینده «علم امام» و صفویان به عنوان نماینده «شمسیر امام» معصوم اجرای وظیفه می‌کردند. حتی برخی مقام نیابت را مختص «مجتهدالزمان» می‌دانستند. چنان که شاه طهماسب به محقق کرکی در باب نیابت گفت:

پادشاهی در اصل برای ایشان (محقق کرکی) است، چرا که ایشان نائب امام علیه السلام هستند و شاه نیز یکی از کارگزاران او محسوب می‌شود که مجری اوامر و نواهی‌شان است (موسوی خوانساری، ۱۳۹۱: ج ۴، ص ۳۶۱).

حتی شاه اسماعیل دوم که به خاطر منع لعن خلفا و معاندان اهل بیت علیهم السلام (ترکمان، ۱۳۵۰: ج ۱، ص ۲۱۳ - ۲۱۴)؛ در بین پادشاهان صفوی نامحبوب‌ترین آنان است؛ شیخ عبدالعالی کرکی، «مجتهد الزمان» (مرجع تقلید در دوره صفوی) را نایب امام زمان دانسته است. او در روز به تخت نشینی، این مطلب را این‌گونه بیان کرد:

در روز جلوس همایون پادشاه ربع مسکون، جناب مجتهد الزمانی شیخ عبدالعالی را با اکابر افاضل طلبیده، بر زبان آورد که این سلطنت حقیقتاً تعلق به حضرت امام صاحب الزمان علیه السلام می‌دارد و شما نایب مناب آن حضرت و از جانب او مأذونید به رواج احکام اسلام و شریعه (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ص ۴۱).

ضمن این که خود کرکی از جنبه نظری بر این باور بود که در ایام غیبت امام علیه السلام، فقیه عادل امامی جامع شرایط فتوا، که از او به مجتهد در احکام شرعی تعبیر می‌شود، در حال غیبت در همه آنچه نیابت در آن دخیل است، نایب ائمه علیهم السلام می‌باشد (ابی صعب، ۱۳۹۶: ص ۴۴).

۲. در مدلی از نظام سلطانی شیعه که در عصر صفوی پی‌ریزی شد، برای ادعای نیابت



پادشاهان صفوی جایی نمی‌توان متصور شد. اگر قرار باشد فردی را در دوره صفویه به عنوان نایب امام، در نظر بگیریم، آن مقام بیش‌تر از آنکه به پادشاهان صفوی متعلق باشد، به برخی از فقهای این دوره مختص است. به اعتقاد برخی از محققان، این نیابت نه بر اساس پیشگویی یا نیابت خاص، یعنی ارتباط مستقیم، بلکه آن را نوعی نیابت عام، به معنای اجرای وظایف امام در دوره غیبت تلقی می‌کردند (جعفریان، ۱۳۹۱: ص ۱۲۸).

۳. گذشته از این‌ها، مذهب تشیع (که پژوهشگران غربی از آن شناخت لازم را ندارند) هرگز نمی‌توانست افرادی شرابخوار و بی‌قید نسبت به احکام دین را به عنوان نایب امام زمان عجل الله تعالی فرجه پذیرا باشد. تمامی پادشاهان صفوی، به جز شاه طهماسب و سلطان حسین به شرابخواری مبتلا بوده‌اند. آدم خواری‌ها (خورشاه، ۱۳۷۹، ص ۲۶) و آدم سوزی‌هایی (بی‌نا، ۱۳۶۳: ص ۵۳ - ۵۴) که شاه اسماعیل فرمان آن را صادر می‌کرد؛ هر چند به استقرار و تثبیت سریع مذهب تشیع در ایران کمک کرد؛ این گونه امور به هیچ عنوان با آموزه‌های شیعی همخوانی نداشت. بنابراین، پادشاهان صفوی، حتی در صورت تمایل به ادعای نیابت، نمی‌توانستند آن را به راحتی مطرح نمایند و لذا چنین ادعایی از سوی آنان، ملاحظه نمی‌شود.

ب) برداشت نادرست از مطالب موجود در منابع دوره صفوی

به نظر می‌رسد عدم مطالعه دقیق منابع مربوط به دوره صفوی و به تبع آن، برداشت ناصحیح از این یافته‌ها از عوامل مؤثر بر صدور چنین نظریه‌ای است. در منابع صفوی بحث نیابت مطرح نشده اما مواردی مطرح شده است که موضوع را برای پژوهشگران غربی مشتبه می‌سازد. البته همین مشتبه شدن در نوع خود عجیب است، چرا که ما اگر بپذیریم مواردی مانند ادعای سیادت، ادعای ارتباط با حضرات ائمه علیهم‌السلام در عالم رؤیا، ترویج بی‌محابای مذهب تشیع اثناعشری، اطاعت محض مردم از پادشاهان صفوی، تقدیس فوق‌العاده پادشاهان صفوی و مطرح شدن زمینه‌ساز بودن حکومت صفوی برای حکومت مهدوی؛ می‌توانند برای صفویه شناسان غربی، زمینه به اشتباه افتادن را فراهم سازند، در این صورت، باید گفت که آن‌ها در این مورد توجه کافی را نداشته‌اند. از درون این مباحث، رسیدن به نظریه ادعای نیابت پادشاهان صفوی، به هیچ وجه منطقی به نظر نمی‌رسد. در این زمینه باید به چند نکته اساسی توجه شود:

۱. منابع، بعضاً تشکیل سلسله صفویه را به عنوان وعده الهی مورد تأکید قرار داده‌اند.

بدون پرداختن به انگیزه‌های تاریخ نگاران صفوی به این نکته توجه خود را باید به این مسئله معطوف ساخت که صرف چنین ادعاهایی نمی‌تواند دلیل ذکر این موضوع باشد که حکومت صفویان، تالی حکومت حضرات معصومین علیهم‌السلام بوده و به عنوان نایب آخرین حجت خدا بر روی زمین حکومت می‌کنند. برای نمونه به چند مورد از این اشارات مورخان توجه می‌کنیم تا ویژگی‌های این گونه نقل‌ها در تاریخ نگاری این عصر بیش‌تر مشخص گردد:

امینی هروی در کتاب «فتوحات شاهی» در مورد پیشنهاد ارسال دعوتنامه شاه اسماعیل به هواداران، به این موضوع اشاره داشته است:

گفت که از الهامات ملک قیوم و انعامات ائمه معصوم علیهم‌السلام چنان معلوم شده است که موعد آن است که سر مکتومی که از آبای مرحوم به ما رسیده است، بعد از این در پرده خفا نماند (امینی هروی، ۱۳۸۳: ص ۸۷ - ۸۸).

قبل از به قدرت رسیدن شاه اسماعیل نیز پیشگویی‌هایی در مورد پیوند حکومت فردی از خاندان شیخ صفی الدین با حکومت حضرت مهدی علیه‌السلام ذکر می‌شد. یکی از این روایات را نویسنده کتاب «عالم آرای صفوی» در زمانی که میرزا جهانشاه از رفت و آمد عده‌ای فراوان نزد جنید اخباری دریافت می‌کرده و موجبات نگرانی‌اش شده بود، نقل می‌کند. منجمان در مورد این نگرانی به او گفتند:

دولت ایشان زوالی نیابد، مگر هنگام خروج صاحب الامر که در رکاب آن (حضرت) شمشیر خواهند زد و پادشاهی را به ملازمان آن حضرت سپرده و خود حلقه بندگی آن سرور را در گوش خواهند کشید (بی‌نا، ۱۳۶۳: ص ۲۶ - ۲۷).

۲. تاریخ نگاران همچنین از پیشگویی‌هایی که در اشعار برخی صوفیان و عرفای بزرگ وجود داشت استفاده کرده و آن‌ها را بر صوفیان منطبق می‌کردند. به اعتقاد جعفریان، اشعار شاه نعمت الله ولی که برخی از آن‌ها از نظر انتساب به او نامشخص است، حاوی مضامین صوفیانه و مهدیانه، با اشارت پیشگویانه بود (جعفریان، ۱۳۹۱: ص ۱۳۳).

در این پیشگویی‌های تاریخی، سخن از این است که صوفیان، پایه گذار حکومتی خواهند بود که زمینه ساز ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام بوده و این خاندان، حکومت را به ایشان تحویل خواهند داد. بدون بررسی صحت و سقم این پیشگویی‌ها باید گفت این پیشگویی‌ها در تاریخ نگاری دوره صفوی، موجب ترویج فرهنگ انتظار و باور به نزدیک بودن زمان ظهور در دوره



صفوی بوده است؛ نه تأکیدی بر حکومت صفویان به نیابت از امام زمان علیه السلام. والا باید در منابع صفوی اشاره می‌شد که چنین پیشگویی‌هایی وجود داشته و اکنون خاندان صفوی، از جانب امام زمان علیه السلام، با اذن ایشان به عنوان نایب، اجرای وظیفه می‌کنند!

مورخان دوران شاه اسماعیل و شاه طهماسب و مورخان بعدی شواهد متعددی از وجود این باور بیان می‌کنند که مردم معتقد بودند یکی از این دو پادشاه حکومت را به حضرت ولی عصر علیه السلام خواهد سپرد! کتاب‌هایی مانند، تکملة الاخبار، عالم آرای عباسی، عالم آرای صفوی و خلاصه التواریخ، از جمله منابع تاریخی این دوره است که به دفعات به موضوع رواج گسترده انتظار ظهور قائم آل محمد علیه السلام و قریب الوقوع بودن این موعود در بین مردم و طبقه حاکم اشاره می‌کنند؛ اما در هیچ کدام از منابع دوره صفوی، از «نیابت» سخنی ملاحظه نمی‌شود.

۳. ظاهراً افرادی مانند روزبهان خنجی و شیروانی هم که از تاریخ نگاران اهل سنت و معاندان سرسخت خاندان صفوی بوده‌اند، در آثارشان به ادعای نیابت صفویان اشاره‌ای نکرده‌اند و البته طبیعی است که به این نکته اشاره‌ای هم نکنند؛ چرا که آن‌ها به نفع خود دیدند که اتهاماتی مانند الحاد، ادعای الوهیت و اباحی‌گری را برای شاه اسماعیل و در مواردی هم برای شاه طهماسب مطرح کنند. اگر آن‌ها ادعای خاندان صفوی را برای نیابت امام زمان علیه السلام مطرح می‌کردند، به نوعی آن‌ها را مورد تأیید قرار می‌دادند.

۴. برخی آثار دوره صفوی، به وضوح شاه اسماعیل را کمر بسته از طرف حضرت مهدی علیه السلام دانسته و مرتبط با ایشان می‌دانند. در این کتاب‌ها، گاه مطالبی به چشم می‌خورد که جنبه رؤیایی داشته و با عالم واقعیت فاصله زیادی دارند. این‌گونه مطالب نیز می‌تواند موجب پدید آمدن نظریه نیابت باشد.

یکی از رؤیاهایی که توسط مؤلف ناشناخته کتاب «عالم آرای صفوی» به شاه اسماعیل نسبت داده شده، ماجرای رؤیت امام زمان علیه السلام به وسیله شاه اسماعیل و بستن کمر او توسط ایشان و اعطای شمشیر به او است (بی‌نا، ۱۳۶۳: ص ۴۷). در تاریخ نگاری دوره صفوی در جریان گزارش جنگ‌های شاه اسماعیل، اعطای شمشیر از طرف امام زمان علیه السلام به شاه اسماعیل به دفعات در این کتاب (۳ مورد) و کتاب‌های دیگر، اشاره شده است.

همچنین خوابی از قول شاه طهماسب نقل شده، مبنی بر این که او با رؤیت امام

زمان عَلَيْهِ السَّلَام و به دستور ایشان، بخشی از مالیات‌های مأخوذه را به اهالی مناطقی، بخشیده است: بندگان نواب اعلا (شاه طهماسب) حضرت صاحب الامر - صلوات الله علیه - را در عالم رؤیا دیده، صباح تتمه تمغاوات ممالک محروسه را که در کل قریب سی هزار تومان اصلاً و فرعاً می‌شد، بخشیده؛ ثواب آن عطیه را که هرگز هیچ یک از سلاطین روی زمین ده یک آن مکرمت نکرده بودند؛ به ارواح حضرت ائمه هدا عَلَيْهِمُ السَّلَام تقبل الله تعالی من حضرت الاقدس الاعلا و خلد مکانه و سلطانه مادامت الارض و السماء ...» (غفاری قزوینی، ۱۳۴۳: ص ۳۱۰).

در هیچ کدام از مواردی که پادشاهان صفوی ادعا کرده‌اند در عالم رؤیا با امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام ملاقات داشته‌اند؛ ادعایی مبنی بر دارا بودن سمت «نایب» از سوی ایشان نداشته‌اند. ۵. عبارتی در کتاب تکملة الاخبار وجود دارد که در آن، موقعیت پادشاهان صفوی در نظام سیاسی شیعه، به روشنی مشخص می‌شود. با توجه به این که عبدی بیگ شیرازی یکی از شیعیان معتقد بوده است، سخنان او می‌تواند در این زمینه مسموع باشد. در ابتدای این کتاب نوشته شده است:

منصب دارالسلطنه جهان نبی الرحمن که خلاصه عالم امکان است، باشد و بعد از او مخصوص امیرالمؤمنین باشد که هم از جانب حضرت حق و هم از جانب پیغمبر مخصوص به امامت و ریاست کافه خلایق است و بعد از آن حضرت، این منصب عالی علی التوالی به حضرات ائمه اثنا عشر تعلق دارد و غیر ایشان، هر کس که در این امر دخل نماید، جائز است و چون سلطان زمان صاحب امر - علیه صلوات الله - الملك المنان غائب است حق آن است، که از سلسله علیه علویه فاطمیه، شخصی که قابلیت این امر داشته باشد ...» (عبدی بیگ، ۱۳۶۹: ص ۳۳ - ۳۴).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، پادشاه صفوی در زمان غیبت حضرت ولی عصر عَلَيْهِ السَّلَام، فردی محسوب می‌گردد که با در دست گرفتن قدرت، وظیفه اجرای احکام امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام را بر عهده دارد نه این که به نیابت از ایشان حکومت می‌کند.

۶. در منابع دوره صفوی، عبارت‌هایی برای پادشاهان صفوی ملاحظه می‌شود که زمینه ساز بودن حکومت این پادشاهان را برای حکومت مهدوی به ذهن متبادر می‌سازند. دور از ذهن نیست که چنین اظهاراتی، به برداشت ذهنی ادعای «نیابت» منجر شود. به عنوان مثال، عبدی بیگ در تکملة الاخبار، حکومت شاه اسماعیل را «مقدمه الجیش صاحب الزمان» معرفی



کرده و می‌نویسد:

به صیقل شمشیر جهانگیرخان کبیر و جمشید اسکندر سریر، سلیمان آخرالزمان، پادشاه صاحبقران، مقدمه الجیش صاحب الزمان، ابوالمظفر سلطان شاه اسماعیل بن سلطان شاه حیدر بن سلطان صدرالدین موسی بن ... (همان، ص ۳۵).

در کتیبه‌ای هم در بقعه «خواجه شاه حسن» (که تاریخ آن به سال ۹۶۲ برمی‌گردد) نوشته شده است:

«فی ایام خلافت سلطان سلاطین العصر و الاوان و مقدمه الجیش لصاحب الزمان ابوالمظفر شاه طهماسب الحسینی» (هنرفر، ۱۳۵۰: ص ۳۸۸).

عباراتی مانند «مقدمه الجیش صاحب الزمان»، مفهوم «پیشرو بودن» را به خواننده القا می‌کند و این که حکومت پادشاهان صفوی، زمینه‌ساز حکومت حضرت مهدی علیه السلام بوده و تلاش‌های آن‌ها به متصل کردن این حکومت شیعی به حکومت امام زمان علیه السلام معطوف است و صحبتی از عهده‌دار بودن منصبی نظیر نیابت در بین نیست.

نکته جالب توجه این که عبارت «پیشرو» در متون تاریخی دوره صفوی، دارای همین مفهوم، مشاهده می‌گردد. به نظر می‌رسد برخی از تاریخ نگاران، با تلاشی هدفمند به دنبال اثبات انگاره «پیشرو» بودن صفویان هستند؛ به این معنا که صفویان از عهد شیخ صفی به این سو، با هدف نجات شیعیان، در راه تربیت شاگردان و تجهیز سپاه گام نهادند تا در حرکتی پیشروانه، به مهیاسازی شرایط قیام حضرت قائم علیه السلام بپردازند. وجه روشن این تلاش مورخان، در ذکر اصطلاحاتی دیده می‌شود که به صراحت به مقدمه و پیشرو بودن دولت صفویان اشاره کرده‌اند. «بوداق منشی» در جواهرالاکخبار، از حکومت صفویان با عبارت «پیشرو مهدی آخرالزمان» یاد می‌کند:

زینده به نام فرخنده انجام اعلا حضرت سیادت و سلطنت پناه، عظمت و عدالت دستگاه، پادشاه جهان، فرمانفرمای دوران، سلیمان زمان، اسکندر اوان، پیشرو مهدی آخرالزمان، کسری معدلت، دارا مملکت ... (بوداق منشی، ۱۳۷۸: ص ۵۸).

این که شاه اسماعیل یا شاه طهماسب یا فرزندش، اسماعیل دوم، پیشرو خوانده شوند، در متون این دوره به چشم می‌خورد. این پیشرو بودن به معنای آن است که دولت صفوی، مقدمه دولت یار است (جعفریان، ۱۳۹۱: ص ۱۲۹). آنچه از این عبارات برداشت می‌شود، نوعی

مقدمه بودن حکومت صفویان برای حکومت امام زمان علیه السلام می باشد که مقدمه بودن این حکومت نیز به وضوح در تاریخ نگاری صفوی دیده می شود. در کتاب تکملة الاخبار از این اصطلاح استفاده شده است:

قشون قشون صوفیان و غازیان از اویماقات روملو و شاملو و ذوالقدر از بطون روم و شام و متون مصر و دیاربکر شروع درآمدن کردند و پروانجات مشتمله بر استحضار منتظران ظهور آن اعلا حضرت که مقدمه ظهور حضرت صاحب الزمان است، به هر جانب رفت (عبدی بیگ، ۱۳۶۹: ص ۳۸).

بر این اساس، تأکید بر زمینه سازی حکومت صاحب الزمان علیه السلام و یاری رساندن به ایشان از جانب پادشاهان صفوی مورد تأکید بوده است؛ چنان که این یاری رساندن، با عبارت «ناصر صاحب الزمان» برای شاه طهماسب مشخص گشته است (همان، ص ۶۰).

ج) یکسان انگاری مباحث «اتصال حکومت» و «نیابت امام زمان علیه السلام»

«نظریه اتصال» دولت صفوی به حکومت صاحب الزمان علیه السلام از مدت ها پیش از دوره صفوی شکل گرفته بود و بسیاری از مردم به آن معتقد بودند. بر اساس گزارش های تاریخی، این بحث به ویژه در اوایل دوره صفوی بسیار رایج بوده است. در این دوره، اعتقاد به این امر، جنبه عمومی گسترده ای داشته و اعتقاد عمومی و حتی خواصی مانند درباریان بر این بوده که حکومتی که برای اولین بار و پس از مدت ها، مذهب تشیع امامیه را مورد حمایت قرار داده، مقدمه تشکیل حکومت صاحب الزمان علیه السلام است و شرایط لازم را برای ظهور فراهم خواهد آورد.

نظریه اتصال هم می تواند برای صفویه شناسان غربی در صدور نظریه نیابت، از عوامل گمراه کننده تلقی شود؛ اما واقعیت این است که بر اساس نظریه اتصال، حکومت صفوی به حکومت علوی متصل خواهد گردید، نه این که پادشاهان صفوی در این فرآیند اتصال، نقش نیابت داشته باشند.

مطرح شدن بحث اتصال حکومت، پیامدهای مثبت فراوانی برای صفویان داشت و باعث تقویت باورهایی در مورد حکومت و خاندان صفوی گردید.

یکی از این پیامدها، لزوم اطاعت محض از پادشاهان صفوی بود؛ چرا که آن ها در مقام فردی بودند که حکومت را به امام زمان علیه السلام تحویل می دهند؛ اما این که این اطاعت رنگ و



بوی اطاعت از شخصی را داشته باشد که حکومت را به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه واگذار می‌کند، بیش‌تر به دوران شاه اسماعیل و مخصوصاً شاه طهماسب مربوط می‌باشد.

گزارش‌های تاریخی مربوط به این دوره، حکایت از وجود روحیه انتظار منجی، نه به شکل نمادین، بلکه به صورت کاملاً جدی و عملی برای استقبال از ظهور حضرت مهدی دارند. این انتظار با رواج نظریه اتصال حکومت صفوی به حکومت صاحب الامر که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد، بی‌ارتباط نیست؛ به‌ویژه در دوره شاه طهماسب، فرهنگ انتظار در حد بالایی رواج داشت و مردم، ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه را قریب الوقوع می‌دانستند.

به نظر می‌رسد منشأ اصلی بخش قابل توجهی از دلایل اشارات تاریخ نگاران دوره صفوی به مسئله اتصال حکومت در دوره شاه طهماسب، به پیشگویی امیر سیدشریف (عهده دار مقام صدر در حکومت شاه اسماعیل) در زمان تولد شاه طهماسب مربوط می‌شود. مؤلف تاریخ ایلچی نظام شاه، این قضیه را به این صورت توضیح می‌دهد:

سیدشریف به موجب فرمان، نظر بر تأسیس طالع ارجمندش افکنده، ملاحظه کدخدا و هیلاج و سایر دلایل و شواهد نمود. از امارت طالع مسعودش ظاهر و مبرهن شد که ... ایام دولت همایونش تا زمان ظهور حضرت صاحب الامر - علیه التحیه و الدعا - ممتد خواهد شد (خورشاه، ۱۳۷۹: ص ۶۴).

عبدی بیگ با امیدواری زیادی، زمان ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه را به دوران حکومت شاه طهماسب مربوط دانسته و در یکی از اشعارش در مدح شاه طهماسب می‌نویسد:

در دولت شاه موسوی اصل یابیم بصاحب الزمان وصل

(عبدی بیگ، ۱۹۷۹: ص ۴).

در مورد یکسان‌انگاری این دو موضوع، ملاحظاتی وجود دارد که باید به آن‌ها توجه داشت:

۱. در این دوره، بر مطابقت روایت «دولتنا فی آخرالزمان» با دولت صفوی تأکید زیادی می‌شد. عبارت «دولتنا فی آخرالزمان» که در روایتی آمده بود (شیخ صدوق، ۱۳۶۲: ص ۴۸۹)، به مستمسکی برای القای این موضوع تبدیل شده بود که دولت صفوی به دولت آخرالزمان که در روایات به آن اشاره شده، متصل خواهد شد و پادشاهان صفوی دولت را تقدیم مهدی آل محمد عجل الله تعالی فرجه خواهند کرد. مؤلف تاریخ جهان آراء، در مورد اتصال حکومت شاه طهماسب و

روایت «دولتنا فی آخر الزمان» می‌نویسد:

«فرموده‌اند: لكل قوم دولة و دولتنا فی آخر الزمان. ظاهر این عبارت وافی بشارت مصرح است که این دولت که صاحبش خلد ملکه از روی نسبت بدان حضرت انما در طریق راه حق بدیشان اقتدا دارد آخر دول سلاطین صوری است که منتهی می‌شود به ظهور صاحب الامر - صلوات الله و سلام علیه - (غفاری قزوینی، ۱۳۴۳: ص ۲۸۱).

عبارت «دولتنا فی آخر الزمان» در پاسخ شاه اسماعیل به نامه شییک خان ازبک هم دیده می‌شود: بحمدالله چون در این ولا به موجب لکلّ اناس دولة و از چمن دلگشای خاندان نبوت و ولایت، نهال بلند برومند وجود این جانب سر به سرافرازی کشید (خورشاه، ۱۳۷۹: ص ۴۱).

در متن رساله‌ای هم که با عنوان «شرح حدیث دولتنا فی آخر الزمان» در دوره صفوی نوشته شده است؛ در مورد اتصال این حکومت به حکومت امام زمان، سخن به میان آمده است (جعفریان، ۱۳۹۱: ص ۶۲).

عبدی بیگ شیرازی هم نظریه اتصال دولت صفوی به حکومت حضرت مهدی علیه السلام را این‌گونه با حروف ابجد و تاریخ آغاز سلطنت شاه طهماسب ارتباط می‌دهد:

چون آخر الزمان، به حساب جمل موافق تاریخ است؛ سلطنت آخر الزمان به آن اعلا حضرت مخصوص است و رواج دین محمدی و رونق مذهب اثنا عشری در زمان سلطنت آن اعلا حضرت به مرتبه‌ای رسید که زمان مستعد آن شد که صاحب الامر لوای ظهور برافرازد (عبدی بیگ، ۱۳۶۹: ص ۶۰).

عبدی بیگ در اشعار خود نیز به این مطلب اشاره می‌کند. او در «تکملة الاخبار» هم عقاید موعود گرایانه و تبشیری را در تبیین وقایع مختلف تاریخ صفوی به طور وسیع به کار گرفته است (آرام، ۱۳۸۶: ص ۲۵۳).

اسکندر بیگ ترکمان هم در «عالم آرای عباسی» در مورد اتصال حکومت صفویان می‌نویسد:

رجای واثق است که از میمنت این نیت خیر امنیت در دنیا به منتهی مقاصد عالیه فایز گشته، زمان دولت سعادت قرینش به ظهور حضرت صاحب العصر و الزمان - علیه صلوات الله الملك المنان - اتصال یابد (ترکمان، ۱۳۵۰: ج ۱، ص ۱۴۵).



برخی هم در عصر صفوی، این گونه اتصال حکومت پادشاهان صفوی (شاه اسماعیل دوم) به حکومت حضرت مهدی علیه السلام را آرزو کرده‌اند:

بود دولتش تا دم بی‌قصور که مهدی هادی نماید ظهور

(بوداق منشی، ۱۳۷۸: ص ۳۳۹).

امیدست این دولت پایدار به مهدی کشد رقبه اعتبار

(امینی هروی، ۱۳۸۳: ص ۱۷۵).

برخی هم در اتصال حکومت شاه طهماسب به حکومت صاحب عصر علیه السلام، هیچ تردیدی نداشته و با قاطعیت بر آن تأکید می‌ورزیدند:

کافه خلایق در سایه دولت این پادشاه کامران در مهاده امن و امان آسوده و شادمانند
و لاشک اطناب خیمه زرین طناب این دولت ارجمند به اوتاد سرآورده ظهور مظهر
موعود متصل و مربوط خواهد بود (خورشاه، ۱۳۷۹: ص ۶۴).

نکته قابل تأمل در این مورد، دعا برای این اتصال از طرف برخی از علمای تراز اول این دوره است. محمدتقی مجلسی در «لوامع صاحبقرانی» می‌نویسد:

مجملاً به برکت ایشان رواج شرع شد و بعد از آن ترک نشد و امید است که این
دولت ابد پیوند متصل به ظهور حضرت صاحب الأمر - صلوات الله علیه - شود و
همیشه شعایر اسلام و ایمان برپا باشد، بجاه محمد و عترته الاقدسین (مجلسی،
۱۳۷۶: ص ۵۱۴).

اما باید به این نکته توجه داشت که تصور عامیانه رایج در بین بخشی از مردم قرن دهم هجری، آن بود که در سال ۱۰۰۰ هجری و با شکل‌گیری تنها دولت مستقل شیعی دوازده امامی در طول تاریخ، حادثه‌ای مهم شکل خواهد گرفت و آن حادثه احتمالاً ظهور آخرین ذخیره الهی خواهد بود؛ ولی بعد از عبور از این سال، به اتصال حکومت و نزدیک بودن زمان ظهور، کم‌تر در منابع دوره صفوی اشاره‌ای دیده می‌شود.

۲. انتظار اتصال دولت صفوی به دولت صاحب الزمان علیه السلام حاوی هیچ نوع ادعای مهدویت نیست؛ اما به هر رو، در امر مهدویت، پدیده تازه‌ای است، به خصوص اگر سمت و سوی تعیین وقت داشته باشد (جعفریان، ۱۳۹۱: ص ۱۳۱). این موضوع نشانگر ادعای نیابت نیز نمی‌تواند باشد؛ چرا که در این صورت بایستی از سوی پادشاهان صفوی برای این نیابت تصریحی صورت

می‌گرفت؛ در حالی که چنین نقلی در منابع دیده نمی‌شود و در جاهایی که پای این موضوع به میان آمده، معمولاً بر نزدیک بودن زمان ظهور تأکید شده است و بحثی از نیابت در بین نیست. این که گفته می‌شود در دوره صفویه دولت و مردم اعتقاد داشتند که حکومت صفویان در نهایت به حکومت حضرت مهدی علیه السلام متصل خواهد شد؛ دلیلی بر نایب بودن آن‌ها از جانب امام دوازدهم نمی‌باشد و در این جا صرفاً بحث اتصال مطرح است، نه نیابت.

به هر حال، بحث مربوط به اتصال، موجب تقویت نظریه ادعای نیابت امام زمان علیه السلام توسط پادشاهان صفوی گردیده است. برخی از صفویه شناسان غربی بر این تصور هستند که نظریه اتصال حکومت شاه اسماعیل به حکومت امام دوازدهم، در ادامه همان مسیر ادعای نیابت است.

د) اظهارات و رفتارهای پادشاهان صفوی و هواداران آن‌ها

در پاره‌ای اوقات، سخنان و یا رفتارهایی از پادشاهان صفوی صادر شده است که می‌تواند به عنوان سندی برای ادعای نیابت از جانب این پادشاهان، مورد استناد پژوهشگران غربی قرار گیرد؛ اما هیچ کدام از این اقوال و اعمال نمی‌تواند به روشنی نمایانگر چنین ادعایی باشد. در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام که برای صفویان و هوادارانشان دارای تقدس خاصی است؛ امام زمان علیه السلام نیز در این دعاوی جایگاه ویژه‌ای دارد. دلیل آن نیز روشن است: صفویان باید برای حکومت خود در ساختار سیاسی تشیع امامیه مشروعیتی مشخص کنند تا تعارضی در این میان مشاهده نگردد. از این رو، این ادعاها برای اتصال این دو حکومت به یکدیگر، از سویی مشروعیت بخش حکومت صفوی بوده و از سویی دیگر، نوید بخش آینده‌ای روشن برای مردمی که زیر سایه این حاکمان روزگار سپری می‌کنند.

ذکر انگیزه‌های فرابشری برای مؤسس سلسله صفویه نیز می‌تواند منشأ این گونه اظهارنظرها باشد. مثلاً عبدی بیگ در این مورد می‌نویسد: «یک مرتبه الحاح کرد که هنوز اول طلوع هلال این دولت ابد پیوند است. چندان توقف فرمای تا این ماه به چهارده رسد. چه سن آن اعلا حضرت شروع در سیزده کرد. آن دین پناه جواب فرمود که از عالم بالا مأمورم و در این نهضت معذورم» (عبدی بیگ، ۱۳۶۹: ص ۳۶). در این باب نیز انتقاداتی بر نظریات غربیان می‌توان مطرح کرد:

۱. بدون این که قصد نفی یا اثبات این سخن شاه اسماعیل را داشته باشیم، باید گفت که این موضوع نشانگر این است که شاه اسماعیل خود را تنها مأموری از سوی ائمه علیهم السلام برای



ترویج مذهب تشیع می‌دانسته؛ نه این که لزوماً این حرف بدان معنا باشد که او ادعای نیابت امام زمان علیه السلام داشته است. این موضوع که شاه اسماعیل خود را به عنوان فردی برگزیده می‌دانست که باید تشیع به دست او گسترش داده شود، نمی‌تواند دلیل برای این نکته باشد که او مدعی واگذاری این امر از سوی امام زمان علیه السلام بوده است. در هیچ کدام از منابع صفوی نیز به این ادعای اشاره نشده است.

۲. در دوره شاه طهماسب که مباحث مهدویت به اوج خود رسید، باز هم ادعای نیابتی در کار نبوده است. بازشناسی شخصیت مذهبی شاه طهماسب نیز ما را مطمئن می‌سازد که فردی چنین سنت‌گرا که در کوچک‌ترین امور به احکام دین رجوع می‌کرد؛ به هیچ وجه نمی‌توانست چنین ادعای گرانی داشته باشد؛ ادعایی که در صورت وجود، باید در کتاب‌های تاریخی عصر صفوی و سکه‌ها و کتیبه‌های این دوره دیده می‌شد. در کتاب «تذکره شاه طهماسب» که به قلم خود شاه طهماسب نوشته شده است نیز چنین ادعایی مشاهده نمی‌گردد. شاه طهماسب حتی با ادعاهایی هم که در باب مهدویت از سوی برخی از صوفیان می‌شد، به مبارزه جدی بر می‌خواست:

در این سال جمعی از قلندران بد اعتقاد به هم رسیده، نواب خاقان جنت مکان (شاه طهماسب) را به حضرت صاحب العصر و الزمان مخاطب کردند و امام عصر می‌خواندند. نواب خاقان ایشان را طلب کرده، سوال فرمودند. همگی اظهار عقیدت و اخلاص نمودند و اسناد مهدویت به آن حضرت دادند و سر ارادت بر خاک قدم او گذاشتند. نواب خاقان به دلایل عقلی و برهان نقلی خاطر نشان نتوانست نمود و از این عقیده فاسد بازنگشتند. بالاخره سر ایشان را به تخماق خُرد کردند (حسینی استرآبادی، ۱۳۶۴: ص ۸۰).

جالب توجه این که «اندرو نیومن» صفویه شناس مشهور، در مورد شاه طهماسب می‌نویسد: اعلان‌های عمومی بیش‌تر درباره مقام برتر، موعودگرایانه و تلویحاً الهی طهماسب افزون بر موارد متعدد نقل شده در وقایع نگاری‌های رسمی تاجیک نوشت؛ در دوران جنگ‌های داخلی و پس از آن مجال بروز یافت (نیومن، ۱۳۹۲: ص ۶۱).

اما ذکر همین اقدام شاه طهماسب، به تنهایی کافی است تا چنین ادعاهایی را از اساس بی‌پایه بدانیم.

۳. خود شاه طهماسب هم عبارت «غلام امام مهدی علیه السلام» را برای خود در در سکه‌ای که

ضرب کرده، برگزیده است:

«غلام امام مهدی علیه السلام السلطان العادل ابوالمظفر پادشاه طهماسب الصفوی - خلدالله
ملکه» (قائینی، ۱۳۸۸: ص ۱۱۶). با وجود این، شاه طهماسب به این موضوع باور داشته که
زمان ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله در دوره حکومت او خواهد بود و اقدامات عملی او نشان از
این اعتقاد دارد. به عنوان نمونه، یکی از سفرنامه نویسان که از نزدیک شاه طهماسب را دیده
است، در سفرنامه‌اش می‌نویسد:

شاه طهماسب خواهری داشت که او را در اندرون نگه می‌داشت و نمی‌خواست به
ازدواج کسی در آورد؛ چون قصد داشت او را به زنی مهدی علیه السلام بدهد. همچنین او
اسب سفیدی داشته که همیشه برای مهدی علیه السلام آماده بوده و هیچ کس سوار این
اسب نمی‌شد (تطیلی و ...، ۱۳۹۳: ص ۲۱۷).

همچنین گفته شده است:

شاه عالمیان شاهزاده جهانیان (اسماعیل میرزا) را اعزاز و احترام زیاده از حد و مقام
نموده، چه شاه جم‌جاه شاهزاده را نذر حضرت صاحب الزمان خلیفه الرحمن - علیه
صلوات الله الملك المنان - فرموده بودند و سلوک با ایشان از روی آن به ادب
می‌فرموده، پدر فرزندی و پادشاهی منظور نبود (قاضی احمد قمی، ۱۳۵۹: ص ۳۸۶).

۴. رؤیاهایی که از پادشاهان صفوی و به‌ویژه شاه اسماعیل و شاه طهماسب ذکر شده
است نیز به شکل‌گیری نظریه نیابت می‌توانسته کمک کند؛ اما بحث اصلی این رؤیاها وجود
ارتباط سلاطین صفوی با ائمه علیهم السلام در عالم غیب است.

در مورد شاه عباس هم، اشعاری در مورد ارتباط حکومت او با حکومت حضرت قائم علیه السلام
وجود دارد که حاوی ادعای نیابت نمی‌باشد. به عنوان مثال: نمونه اشعاری که در «جنگنامه
کشم و جرون» آمده است:

بود مهر شاهی صاحب زمان در انگشت عباس شاه جهان
بفرمان مهدی شه کامکار دهد رونق کشور روزگار

در جایی دیگر می‌نویسد:

بتسخیر اقلیم روی جهان کمر بسته از بهر صاحب زمان

(جعفریان، ۱۳۹۱: ص ۱۴۹).



از این نوع اشعار نیز مفهوم نیابتی قابل استخراج نیست.

نتیجه گیری

برخی از پژوهشگران غربی به طور کلی در موضوع مهدویت و به طور مشخص در مورد ادعای نیابت امام زمان علیه السلام توسط پادشاهان صفوی دیدگاه‌های نادرستی ابراز کرده‌اند. چند عامل در فرآیند صدور این آرای نادرست مؤثر بوده‌اند؛ از جمله این عوامل می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

عدم آشنایی کافی صفویه شناسان غربی با موضوع مهدویت و مسائل جزئی تر آن، نظیر نیابت در عصر غیبت امام معصوم، نداشتن آگاهی لازم از جایگاه پادشاه در بین مردم ایران و نوع تعاملات آن‌ها، یکسان انگاری مباحث اتصال حکومت و نیابت امام زمان علیه السلام برداشت ناصحیح از مطالب موجود در تاریخ نگاری عصر صفوی، اعتماد اطلاعاتی به مطالب موجود در سفرنامه‌های اروپاییان، آشنا نبودن با زبان شعر و استعاره‌های فارسی و عدم برداشت صحیح از برخی از اظهارات و رفتارهای پادشاهان صفوی.

نظریه ادعای نیابت حضرت مهدی علیه السلام به دلیل ناآگاهی و عدم استنباط صحیح صورت پذیرفته و تعمدی در بین نبوده است؛ هر چند بعدها معاندان مذهب تشیع اثناعشری می‌توانند از این عقیده نادرست، در جهت زیر سوال بردن پیشینه مذهبی ایرانیان و عقاید مذهبی فعلی آن‌ها سوء استفاده بکنند.

هر جا که بین حکومت صفوی و حکومت علوی ارتباط بوده است، مسائلی مانند زمینه ساز بودن این حکومت برای آغاز قیام حضرت ولی عصر علیه السلام و به طور کلی اتصال این دو حکومت به یکدیگر مطرح شده است. عباراتی مانند «مقدمة الجیش» و «دولتنا فی آخر الزمان» که در این دوره بر اساس یک حدیث، مورد تأکید جدی قرار گرفته بود و القابی مانند «پیشرو مهدی آخر الزمان» و «ناصر صاحب الزمان»؛ همگی حکایت از برپایی حکومتی دارند که سردمداران آن، داعیه ترویج مذهب تشیع اثناعشری دارند و برای مهیا ساختن زمینه برای ظهور حضرت مهدی علیه السلام تلاش می‌کنند.

نیاز صفویان به مشروعیت بخشی به خود در جامعه ایران، با همان ادعای زمینه‌سازی حکومت امام زمان علیه السلام مرتفع می‌شد و به ادعای نیابت و یا ادعای مهدویت که پذیرش آن برای جامعه مذهبی ایران بسیار دشوار می‌نمود؛ نیازی نبوده است؛ ضمن آن که خود پادشاهان

صفوی هرگز به سمت و سو این ادعاها حرکت نکرده‌اند و اصولاً ادعای نیابت در اندیشه سیاسی صفوی جایگاهی نداشته است؛ چرا که پادشاهان صفوی بر این رویکرد مهم در حکومت خود تصریح ندارند.

علاوه بر این، اگر قرار بود پادشاهان صفوی ادعای نیابتی داشته باشند، هرگز از فقهای شیعه دعوت نمی‌کردند تا آنان در صدر امور مذهبی کشور قرار گرفته و در این زمینه امر و نهی داشته باشند، بلکه طبیعی‌تر این بود که با توجه به حس اطاعت‌پذیری مردم از صفویان، چه در ایران و چه در مناطقی مانند آناتولی و عراق و شام، به طور خودکامه عمل کرده و علمای شیعه را که می‌توانستند رقیبی برای آنان باشند، از صحنه حکومت برانند. مسلماً فقهای شیعه زیر بار این ادعای نیابت صفویان نمی‌رفتند و خود پادشاهان صفوی نیز خواستار این بودند که مجتهدالزمان هر عصر، به عنوان نایب امام زمان علیه السلام در جامعه شناخته شود.



منابع

۱. آرام، محمدباقر (۱۳۸۶). *اندیشه تاریخ نگاری عصر صفوی*، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۲. آمورتی، بی. اس (۱۳۸۷). *تاریخ ایران کمبریج (گروهی از نویسندگان)*، ترجمه: تیمور قادری، تهران، نشر مهتاب.
۳. ابی صعب، ریولاجردی (۱۳۹۶). *تغییر مذهب در ایران*، ترجمه: منصور صفت گل، تهران، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۴. افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت الله (۱۳۷۳). *نقاوة الاثار فی ذکر الاخیار*، به اهتمام احسان اشراقی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۵. امینی هروی، امیر صدرالدین ابراهیم (۱۳۸۳). *فتوحات شاهی*، تصحیح: محمدرضا نصیری، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۶. بلو، دیوید (۱۳۹۵). *شاه عباس؛ پادشاه بی‌رحمی که به اسطوره مبدل گشت*، ترجمه: خسرو خواجه نوری، تهران، امیرکبیر.
۷. بی‌نا (۱۳۶۳). *عالم آرای صفوی*، به کوشش یدالله شکری، تهران، انتشارات اطلاعات.
۸. ترکمان، اسکندر بیگ (۱۳۵۰). *تاریخ عالم آرای عباسی*، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۹. تطیلی، رابی بنیامین، تزرو، آنتونیو و ممبره، میکائیل (۱۳۹۳). *سه سفرنامه*، ترجمه و تحقیق: حسن جوادی و ویلم فلور، تهران، انتشارات دکتر محمود افشار.
۱۰. جعفریان، رسول (۱۳۹۱). *الف، مهدیان دروغین*، تهران، انتشارات علم.
۱۱. _____ (۱۳۹۱). *ب. نظریه اتصال دولت صفویه با دولت صاحب الزمان*، تهران، انتشارات علم.
۱۲. حسینی استرآبادی، سید حسن بن مرتضی (۱۳۶۴). *از شیخ صفی تا شاه صفی*، تحقیق: احسان اشراقی، تهران، انتشارات علمی.
۱۳. خلیلی، نسیم (۱۳۹۲). *گفتمان نجات بخشی در ایران عصر صفوی*، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۴. رویمر، هانس روبرت (۱۳۸۰). *تاریخ ایران دوره صفویان*، ترجمه: یعقوب آژند، تهران، انتشارات جامی.
۱۵. سرافرازی، عباس (۱۳۸۷). *گزیده آثار همایش بین‌المللی تشیع و خاورشناسان*، قم، انتشارات خاکریز.
۱۶. سیوری، راجر (۱۳۸۰). *صفویان*، ترجمه: یعقوب آژند، تهران، انتشارات مولی.
۱۷. _____ *در باب صفویان*، ترجمه: رمضان علی روح‌اللهی، تهران، نشر مرکز.
۱۸. صدوق، محمد بن علی (۱۳۶۲). *امالی*، ترجمه کمره ای، تهران، کتابخانه اسلامی.

۱۹. عبدی بیگ شیرازی، زین العابدین علی (۱۳۶۹). *تکملة الاخبار، تصحيح: عبدالحسين نوائى*، تهران، نشرنى.
۲۰. _____ (۱۹۷۹م). *جنة الاثمار، زينة الاوراق*، مسكو، انتشارات دانش.
۲۱. غفارى قزوینى، قاضى احمد (۱۳۴۳). *تاریخ جهان آرا*، تهران، نشر کتابفروشى حافظ.
۲۲. قائینى، فرزانه (۱۳۸۸). *سکه‌های دوره صفویه*، تهران، مؤسسه فرهنگى انتشاراتى پازینه.
۲۳. قبادالحسینى، خورشاه (۱۳۷۹). *تاریخ ایلیچی نظام شاه*، تصحيح: محمدرضا نصیری و کوئیچى هانه دا، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگى.
۲۴. قدیانی، عباس (۱۳۸۴). *تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران*، تهران، فرهنگ مکتوب.
۲۵. قمى، قاضى احمد (۱۳۵۹). *خلاصه التواریخ*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۲۶. مجلسى، محمدتقى (۱۳۷۶). *لوامع صاحبقرانى (مشهور به شرح الفقیه)*، قم، نشر اسماعیلیان.
۲۷. مورگان، دیوید (۱۳۷۳). *ایران در قرون وسطی*، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر طرح نو.
۲۸. موسوى خوانسارى، محمد باقر (۱۳۹۱ق). *روضات الجنات فى احوال العلماء و السادات*، قم، نشر مکتبه اسماعیلیان.
۲۹. منشى قزوینى، بوداق (۱۳۷۸). *جواهر الاخبار*، تصحيح: محسن بهرام نژاد، تهران، نشر میراث مکتوب.
۳۰. نیومن، اندرو (۱۳۹۲). *ایران عصر صفوی؛ نوزایی امپراتوری ایران*، ترجمه: بهزاد کریمی، تهران، نشر نقد افکار.
۳۱. هالم، هاینس (۱۳۸۹). *تشیع*، ترجمه: محمدتقى اکبرى، قم، نشر ادیان.
۳۲. هنرفر، لطف الله (۱۳۵۰). *گنجینه آثار تاریخی اصفهان*، اصفهان، بی‌نا.
۳۳. یوسف جمالى، محمدکریم (۱۳۷۶). *زندگانی شاه اسماعیل اول*، کاشان، انتشارات محتشم.
34. , A, Newman, (1993) The Myth of the Clerical Migration to safavid Iran, p66-112